

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند ...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی

- شماره ۸۰۴

هو الظاهر الباهر المبین العلیم الخبیر

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود موج و یک تجلی از تجلیات اسم علیم بر عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزّت از یمین عرش عظمت بکلمه مبارکه کلّ شیء احصیناه کتباً ناطق

یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر الله الأكبر تالله هذا يوم فيه ظهر کلّ امر مستتر و به برزت الساعة و انشق القمر ایّا کم ان تمنعکم حجاب من اعرض و کفر او تحوّلکم سطوة اصحاب السقر الذین بدّلوا نعمة الله کفرّاً و اعرضوا عن الرّحیق و الکوثر یا قوم اتّقوا الله و لا تعترضوا علی الذی بنوره اشرقت الأرض و السماء و به ظهر حکم القدر انه اتی لنجاتکم و تقرّبکم الی الله ربّ العرش العظیم و الكرسيّ الرّفیع انه لو یرید ان یرزّن الأشياء کلّها بطراز الأسماء فی هذا الحین و يأخذ عنها فی حین آخر لیقدر لیس لأحد ان یقول لم و بم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدير قل

یا هادی بشنو ندای الهی را این مظلوم لوجه الله ترا ذکر نموده و مینماید لعلّک تتخذ لنفسک الیه سبیلاً در اعمال خود تفکر نما و همچنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر بحر راجع شوی و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف یا هادی لا تنس فضل الله علیک ولّ وجهک شطر الله العلیّ الأبهی و قل

الهی ترکت ما عند الأحزاب الذین ما آمنوا بک و بآیاتک و اقبلت الیک خذ یدی بقدرتک و سلطانتک ثمّ انقذنی بعنایاتک و الطافک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اعترف بغفلی و خطائی عند تجلیات انوار شمس علیک و بظلمی عند اشراق نیر عدلک کم من يوم توجه الی نور عطائک من افق سماء فضلك و انا اعرضت عنه آه آه منعنی اوهامی عن التّقرب الی نیر الايقان الذی اشرق من افق سماء مشیتک و حجبتنی الظنون عند ظهور اسمک القيوم ای ربّ اسألك ببحر آیاتک و رایات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا الّتی بها انجذبت حقائق الأشياء و بندائک الأعلی و صریر قلبک الأعلی ان تغفر جریراتی العظمی اشهد انّ بأمرک ماج بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف اسمک الرحمن بین الأدیان



ORIGINAL

یا ایها المنجذب بآیاتی و الطائر فی هواء حبّی مکرر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم و لکن آن غافل الی حین ملتفت نشده و بکلمه مبارکه آمنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامی را انکار نموده که از اوّل ایّام الی حین امام وجوه غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و بأعلی النداء کل را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی به انا اوّل العابدین ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سماء مشیة ربک ایاک ان تتبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات انها ملأت الآفاق و لو ترید الیّنات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرّض منمائید و حال معادل کتب اوّلین و آخرین موجود و ظاهر بیا و بین اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت منما و باسماء ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم بیقین توجه نمائی و از شمال بیین لوجه الله گفته میشود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزّت و رفعت و ثروت و قدرت در آن ارض مقابل وجهت از کل گذشته و جان را رایگان بر قدوم محبوب عالمیان نثار نمودند

پند	گیرید	ای	سیاهیتان	گرفته	جای	پند
پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار						

نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه نموده و آثار آن را محو کرده تو بجزد ذکر بایّت خوف ارکانت را اخذ نمود بشأنی که بر منبر رفتی و تکلم نمودی بآنچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نمودهئی تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه واقع شده در حفظ خود و انفاق او فی الجمله تفکر لازم شاید موقّ شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبرّی و افترای تو سبحان الله حبّ دوروزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضراً فی مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبرّی و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافیت دیگر حجتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمیتوان او را نسبت بغیر طریقه ناجیه دهیم باری عمل نمود آنچه را که کبد مقربین از آن گداخته لم ادر بأی حجة آمن بالله و بأی دلیل اعرض عنه نسال الله ان يؤیّده علی الرجوع و الانابة انه هو التّوّاب الغفور الرّحیم انا نرید ان نراه عارجاً الی سماء المعارف و الدقائق و صاعداً الی ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتهیات الهوی معرضاً عما اراد له مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى

یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اتق الله نفسی که هزار ازل بکلمه اش خلق شده و میشود از او اعراض نمودی و بمفترباتی تکلم کردی که صیحه اشیا مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسماء از چه محلّی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دیان را ابوالشورور نامیدید و خلیل الرحمن را ابوالدواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید و بمثابّه حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرتست این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان بأعلی النداء ردّت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که میفرماید به بیان و حروفات آن از منزل و مظهرش محروم نمائید و اگر آن اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده انه هو المقتدر علی ما یشاء يعطى و يأخذ انه محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم يفعل ما یشاء امام وجهش منصوب رغماً لک و للذین نبذوا

عهد الله و میثاقه و جادلوا بآياته اسمع نداء المظلوم دع خليج الأسماء ثم اقصد بحر المعاني و البيان هذا ما امرت به من لدى الحق علام الغيوب لعمر الله لا ينفعك اسم من الأسماء و لا شيء من الأشياء الا بهذا الأمر المبين و هذا النبأ العظيم اسماء را بگذار و بآثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه اليوم از اکثري مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در اين کلمه نقطه اولی تفکر نما قوله تعالى و قد كتبت جوهرة في ذكره و هو انه لا يستشار باشارتي و لا بما نزل في البيان آيا بعد از اين کلمه محکمه تامه ميشود به بيان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا ونفسه الحق از اين کلمه مبارکه استدلال به بيان ممنوع و در ظهور اعظم ذکر دونش مقبول نبوده و نيست امروز نقطه بيان به اتني انا اول العابدين ناطق و شما مشغوليد بآنچه که ذکرش لائق نه و حال آنکه آن حضرت جانفش را در سبيل اين نبأ اعظم فدا نمود و در ليالی و ايام بذکرش ناطق و به ما یرد عليه ذاکر و محزون حنين بيان از ظلم ظالمين مرتفع ولكن آذان واعيه مفقود و ابصار حديد غير مشهود کجا بوديد ايامی که اين مظلوم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بين ایدی غافلين در ارض ميم بر اين مظلوم وارد شد آنچه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لولا البهاء من نطق امام الوجوه و لولاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الذي به نصبت راية انه هو الله على اعلی الأعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الأنام در شدائد اول من کفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید مع آنکه اين ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذکر دونش نبوده و نيست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفين را بافق امر فائز نماید و قاصدين را بکعبه حقیقی هدايت فرمايد چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان بغدادی معذب که ذکر و شرح آن از قلم و مداد برنياید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است قل

يا ملأ المعرضين امروز حجت و برهان طائف حولند ولكن حجابات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جميع ايام شداد ميرزا يحيى تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نساء بکمال راحت بوده يشهد بذلك کل منصف بصير و کل عادل خبير و يوم فصل او را مع نساء و اولادش بکمال صحت و عافيت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفين معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقين حضور آن نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود قل

يا ملأ المعرضين بشنويد ندای مظلوم را و خود را از تجليات انوار نير عدل و انصاف و صدق و صفا محروم منمائيد اگر تقصير اين مظلوم آيات الهی و ظهور بينات او بوده اين فقره در قبضة اقتدار حق بوده و هست انه اقامنى اذ كنت قاعداً و هزئتني يد عنایته اذ كنت نائماً و انطقني بين عبادہ اذ كنت صامتاً انه هو الأمر الحكيم قد امرني بالنداء بين الأرض و السماء و برهاني ما ظهر و يظهر من عندى و حجتى قيامى على الأمر و اظهار ما امرت به من عنده بحيث ما منعتنى سطوة العالم و لا زماجير الأمم ارحوا على انفسكم و على المظلوم الذى به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الأمر امام وجوه الأمراء و الملوك و بلغ اليهم رسالات الله و احكامه و اوامره و ما اراد بذلك الا اصلاح العالم و اطفاء نار الضغينة و البغضاء فى افئدة الأمم اگر معرضين بعدل و انصاف در آثار نظر نمايند ادراک مينمايند الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده بارى اليوم اين مظلوم به ما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر مينمايد و کل را بحق دعوت ميفرمايد طوبى للمنصفين و طوبى للمتفرسين و نعيماً للفائزين لعمر الله معرضين بيان از هادى و غير او از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ايكاش بیک قطره از بحر دانائى مرزوق ميگشتند باسماء متمسكند و از مبتعث و محبيش محروم قل لا تنفعكم الأسماء و لا ما عندكم من الأوهام و الظنون تالله الحق قد اتى المالك بسطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تاركين ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدى الله المهيمن القيوم قل ذروا ما عندكم من الأوهام تالله قد اشرق

نیر الیقین من افق ارادة ربکم المقتدر علی ما کان و ما یکون انظروا الشجرة و اثمارها بعیونکم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها ایّاکم ان تضعوا نصیح الله ورائکم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه انه ينصر من يشاء بقوله کن فیکون قد انزلنا من سماء الفضل ما انار به ملکوت الحکمة و البیان و ما قرّت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله انها ملأت الجهات قل اقرؤوا ما نزل من سماء مشیة ربکم للأمرآء و العلماة لویريد احد ان یرى سلطنة الله و اقتداره بعینه له ان یطهر نفسه عن ذکر ما سواه و یحضر امام الوجه لیسمع و یرى ما مات فی حسرته مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر انّ الذی اعرض بأی صراط توجه و بأی حجة ثبت ما عنده و بأی برهان ینکر من کان من اول الايام منادياً باسم الله مالک الیوم الموعود قل اتق الله و لا تتبع سبل الذین کفروا بالشاهد و المشهود لعمر الله لما نزلت الآیات من سماء المشیة سجد النقطة الأولى و قال آمنت بک یا مالک الوجود قل هذا ظهور لم یحط به علم احد من قبل و من بعد الا علی قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرحمن فی البیان حق لمن یراه الله ان یرد من لم یکن اعلی منه فوق الأرض ایّاک ان تنکر من تزینت بذکره کتب الله مالک الغیب و الشهود ولو انّ لمثلی لا ینبغی ان یستدلّ لاثبات امره بذکر دونه ولكن لما رأینا ضعف العباد و عجزهم ذکرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا علیهم ان ربک هو الفضال العزیز الودود قل اتق الله یا معرض و لا تکن من الذین نقضوا میثاق الله و عهده بما اتبعوا کلّ ناعق محجوب اسمع النداء انه ارتفع من الأفق الأعلی فی هذا السجّن الذی سمی بالسجّن الأعظم من لدن مالک القدم انه یدعوک لوجه الله و ینصحک بما یراک هائماً فی هیماة الهوی ان ربک هو الحقّ علام الغیوب انا نذکرک و نهذیک لوجه الله و لا نرید منک جزاء قد فتننا علی وجهک باب الفضل لتدخل و ترى بعینک شمس العلم و العدل من لدی الله مالک الملک و الملکوت

مجدّد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد کعبه الله ثنائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدّس کنی حزب شیعه در قرون و اعصار با یکدیگر بجادله قیام نمودند بالأخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر نما افتخار آن حزب بچه بود و جزا در یوم الله چه شد قدری بانصاف تفکر نما لعمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بآن فائز نه لو ترید ان تعرف قدّس نفسک عمّا سمعت ثمّ اسأل الله ربک ربّ العرش و الثری و ربّ الآخرة و الأولى لیلقی علیک ما ینجیک من سلاسل النفس و الهوی و ینهذیک الی صراطه المستقیم یا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الذی انزله الرحمن لاسمه الدیان انه هو العلم المکنون و السرّ المخزون و الرمز المصون الذی اودعه الله فی قلب من سمّاه بالدیان فی ملکوت البیان باید هر نفسی در آن کتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مخزون نامیده و در سبب نزول و علّت ظهور آن تفکر باید نمود شاید بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولی روح ما سواه فداه و وصیّتش کل را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلک بعضی باسم مرآت و برخی باسم وصیّ و حزبی باسم ولیّ از حقّ محرومند عنقریب بمثابة حزب قبل اسم نقیب و نجیب هم بمیان میآید شاید رکن رابع هم یافت شود بگوای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از مقصود عالمیان محروم نمائید قل لعمر الله لا ینفعکم البیان و لا ما عند القوم الا بأمّ الکتاب الذی ینطق فی المآب قد اتی المالک و الملک و الملکوت لله المهیمن القیوم و اگر نفسی از کتاب هیکل مقصود را ادراک نماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعلّهم یتخذون الی الحقّ سبیلاً باری الیوم بیان و دون آن معلقّ بقبول است و بعضی بلفظ مستغاث از فرات رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند بگوای غافلهای عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال بآن بقول نقطه جائز نه قوله تعالی ایّاک ایّاک ان تحتجب بما نزل فی البیان مکرّر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اولّ عابدینم و در مقام دیگر میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر

الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگوای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده‌اید در جهالت هادی تفکر نمائید مقامی که بحر بیان الهی در کلّ حین ظاهر و مشهود و نیر برهان از افق سماء اراده مشرق و لائح تابعانش را بر ردّ او امر نموده و حال بنار ضغینه و بغضا مشتعلند و شاعر نیستند بگوای غافل مکرر فرمودیم سدره منتهی باثمار لاتحصى ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء عنایت مشرق بچشم خود نظر نما و بسمع خود اصغا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلک کلّ بصیر و کلّ منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سواه فداه این ایّام حاضر بود امام وجه بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الأوهام و الظنون و خذوا ما اتاكم من لدی الله المهیمن القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسی که صاحب سمع و بصیرند و دارای قلب و فؤاد به جزیره توجه نمایند و بعد باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و بحق نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الأبهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور آن را بغیر نسبت داده‌اند بگوای غافل از افغان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد

یکی از منتسبین الذی سَمی بحمد قبل حسن باین ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طاء حبسش نمودند و بعد او را بقریه معلومه فرستادند و در آن محل صعود نمود و آن الواح را یکی از نساء آن ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طاء ساکنست فرستاد دیگر حقّ عالم است که آنها را چه کرده باسم خود یا باسم میرزا یحیی بمردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه خطای بزرگی از او ظاهر و آن اینکه ورقه‌ئی که از دوست بوده و باو منسوب لأجل عزّت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضحست از قرائت لوحی عاجز ولکن بر اوهام متوهّمین بشأنی افزوده که غیر حقّ بر آن عالم نه آنه یسمع و یری و هو السّميع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محلّ دیگر بوده‌اند باری از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد بآنچه سزاوار است حبّ دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفات مقربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاورد دیگر معلوم نه که در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسأل الله ان یؤیّدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع انه هو التّواب الغفور الرّحیم و هو الفیاض الفضل العزیز الکریم قل

یا ملاً المعرضین انّ النّقطه یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملاً البیان تالله قد ظهر من فدیت بنفسی فی سبیلہ اعظمکم و انصحکم و اوصیکم بأن تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سماء مشیّته بأذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندکم تفکروا بأیّ امر آمنتم و بأیّ حجّة اقبلتم الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خبآء المجد و سرادق العزّ قد فزتم بیوم ما رأت عین الابداع شبهه اعرافوا مقامه اما ترون رایة البیان علی اعلی مقام الامکان و اما تنظرون علم انه لا اله الا هو بین الأدیان ضعوا ما عندکم لعمر الله لا یعادل بکلمه عمّا نزل بالحقّ من سماء فضله از مرقاة اسماء صعود نمائید شاید بسماء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست

یا اهل بهاء تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصافهای عالم از آن گذشته‌اند و بفحشا تمسک جسته‌اند امروز باید کل بتقدیس و تنزیه حقّ را نصرت نمائید نفوذ و تأثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلم است بعضی از عباد باقوال کفایت مینمایند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم میشود اقوال هم باید مطابق به ما خرج من فم

ارادة الله في الألواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر مینمودند باقوال بعضی از کاذبین و مفتین جوهر سمع را از ماینبی محروم نمیساختند این مظلوم از ارض طاء بامر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از ایام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقرر امنی جز ظلّ الله بود البتّه بآن مقام توجه مینمود و از آن گذشته حین هجرت از زوراء به مدینه کبیره بعد از تبلیغ والی احکام دولت علیه را بآن شطر توجه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر ایران توجه نمائی چه که آثار نقطه که بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه بیری که از دست نرود بعد از خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یک نفر عرب به موصل توجه نمود و در آن محل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایشی اعظم و ابهی از ظلّ سدره مشاهده مینمود البتّه بآن شطر توجه میکرد قل یا ملأّ البیان فکروا فیما ظهر بالحقّ ثمّ انصفوا فیما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله ربّ العالمین مع این اشارات واضح و علامات لائحۀ ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لا عمله المشرکون در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بودند و او هم شب و روز با آن جمع بوده مع ذلک ببعضی نوشته ما با حضرات نبوده ایم و آن مظاهر اوهام هم قبول نموده اند باری بهر جهت که توجه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلی جاری شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند قل

یا هادی اتق الله اتق الله و لا تتبع اهوائک و لا مفتریات الذین نقضوا عهد الله و میثاقه انظر انظر انّ البحر امام وجهک اسمع اسمع انّ النداء ارتفع بین الارض و السماء ارجع الی آثار الله و رحمته لعلّها تجذبک الی افق العزّة و تری نفسک مستویاً علی سریر الانصاف من لدی الله مالک العنایة و الألفاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل به ارض صاد فرستادیم که هادی منقطعاً عن دون الله قرائت نماید شاید بر جوع فائز گردد و لکن صخره صماء از نفحات بیان مالک اسماء حرکت نمود و از امواج بحر عطا نصیب برنداشت آن مناجات را امر نمودیم در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثر است نسأل الله ان یوفّق الکّل علی ما یحبّ و یرضی

یا ایّها الطائر فی هوائی و المتوجّه الی انوار وجهی و الشارب ریحیق بیانی اسمع ندائی انه لا اله الا هو المقتدر الامر الحکیم چندی قبل نامهات رسید و جواب از ملکوت بیان الهی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک باشرافات نیر عنایت منور گشت لعمر الله فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته از حقّ میطلبیم کل را باستقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهائی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیر منع نمود حبس حائل نشد کند احداث خوف نکرد سطوت و وضوا و صفوف و الوف مانع نشد تا آنکه نیر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوّع حال از خلف حجاب شرذمهائی بیرون دویده اند و عمل نموده اند آنچه را که عین حقیقت گریست یا ایّها المتمسک بحبل عطائی مع امواج بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال نمودند و بما ینبغی فائز نگشتند قل

الهی الهی لک الحمد بما انزلت آیاتک و اظهرت بیناتک و نورّت افئدة المقربین بنور عرفانک و المخلصین بضیاء بیانک اسألك بحر فضلک و سماء جودک و ما کان مخزوناً فی علمک و مکنوناً فی کنز عصمتک و بالآلئ المستورة فی خزائن قلبک الأعلی و بأنوار وجهک یا مولی الوری و مالک العرش و الثری ان تؤیّد المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الاقرار

و الغافلين على الرجوع الى شطر رحمتك و الانابة لدى باب عفوك و غفرانك انك انت التّوّاب الغفّار الفضّال العليم
الحكيم

هو السّامع المجيب

قل سبحانك اللهم يا الهى تبت اليك انك انت التّوّاب الكريم سبحانك اللهم اشهد اني ارتكبت ما انفطرت به سماء
العدل و انشقت ارض الانصاف ارحمني بجدوك انك انت ارحم الراحمين انا الذي بظلي صعدت زفرات المخلصين من
اوليائك و نزلت عبرات المقرّبين من امنايك انا الذي بعصيانى خرق ستر حرمتك و ناح اهل مدائن علمك و فضلك
اشهد اني سبقت في الخطاء اشرار خلقك و عملت ما ذابت به اكباد اصفياك ارحمني يا مالكي و سلطاني ثم اغفر لي
بفضلك انك انت الغفّار الكريم اشهد اني ارتكبت ما تغيّرت به الوجوه النّوراء في الفردوس الأعلى و سقطت اوراق الجنّة
العليا اسألك يا مأوى الخائفين و مهرب المضطّرين و غاية آمال العارفين ان تكفّر عني سيئاتي التي منعتني عن الورود في لجة
بحر جودك و عنايتك و الدّخول في بساط عزّك و عطائك آه آه قطعت بسيف جفائي شجر رجائي و احرقته بنار
عصيانى ستر عفّي و مقامى اين الوجه يا الهى لأتوجّه به الى انوار وجهك و اين الاستحقاق لأتقرّب به الى عَمّان عفوك و
رحمتك قد خلقتني لاعلاء كلمتك و ارتفاعها و انا ضيّعتها و انزلتها انا الذي يا الهى كفرت بنعمتك و جادلت بآياتك و
انكرت حجّتك و برهانك ترى يا الهى عبراتي منعتني عن بدائع ذكرك و ثنائك و زفرائي تشهد بغفلتي و خطائي امام علمك
انا الذي ما استحيت من مشرق آياتك و مطلع بيناتك و مهبط علمك و مصدر اوامرك و احكامك فآه من
خطيئاتي التي ابعدتني عن شاطئ بحر قربك و اجتراحاتي التي منعتني عن القيام لدى باب فضلك هل تحرم يا الهى من اقرّ
بظلمه و اعترف بذنبه و اقرّ بكرمك العميم و جودك العظيم فآه بحر الخطاء اقبل الى بحر عطائك و عَمّان الغفلة و الغوى
اراد عَمّان عفوك و رحمتك وعزّتك يا مقصود العالم و محبوب الأُمم احبّ ان ابكي و انوح على نفسي بدوام ملكك و
ملكوتك كيف لا ابكي ابكي لظلي في ايام فيها اشرق نير عدلك من افق سماء ارادتك فكيف لا ابكي ابكي لبعدي عن
ساحة قربك و خطائي عند نزول عطائك و كفراني عند ظهورات نعمتك و آلائك انا الذي يا الهى هربت عن ظلّ
رحمتك و اتخذت لنفسى مقاماً عند اعدائك فيا ليت اكتفيت بذلك بل نطقت بما تشبّكت به افئدة اهل سرادق عزّك
و مجدك و جرى الدّم من عيون اهل مدائن علمك و حكمتك سبحانك يا الهى و سيّدى كم من يوم اقبلت الى عبدك
هذا و ذكرته بجدوك و دعوته الى بحر رحمتك و افق فضلك و هو اعرض عنك و عن ارادتك و انكر بدائع عنايتك و
مواهبك اى ربّ ارحم الذي لا راحم له الا انت و لا ملجأ له الا انت و لا خلاص له الا بجدوك و لا مناص له الا
بقدرتك اشهد يا الهى بظلي تغيّرت اثمار سدرة المنتهى و اصفرّت اوراق الفردوس الأعلى تراني يا الهى راجعاً اليك و
نادماً عما ارتكبت يدي و لساني و قلبي و قلبي اسأل الجود يا مالک الوجود و الكرم يا سابغ النّعم اشهد يا الهى بفضلك و
عنايتك و بظلي و شركي بين اصفياك و امنايك آه آه بظلي اخذت الزلازل قبائل مدائن العدل و الانصاف ثم الذين
طافوا عرشك يا مولى الورى و ربّ العرش و الثّرى اسألك بسلطانك و عظمتك و قدرتك التي احاطت على ارضك و
سمائك و بعفوك القديم و فضلك العميم ان تكتب لي ما يطهرني من دنس اعمالى التي منعتني عن التّقرّب الى بساطك
الأقدس و مقامك المقدّس اشهد اني كنت من عبدة الأوهام و ظننت اني من الموقنين و مشركاً و حسبت اني من
الموحّدين فآه آه عملي سوّد وجهي في حضورك و ارتكابي اطردني عن باب عطائك الذي فتح علي من في ارضك و
سمائك فآه آه قد وردت سهام اوهامي على جسد امرك و اسياف عصيانى على هيكل مشيتك فآه آه بنار غفلتي احترقت
افئدة الأولياء و بظلي ناحت الأشياء هل الرجوع اليك يقربني الى ساحة عزّك و هل التّوجّه الى بابك ينجي من نفسى

و طغيانها و يخلصني من سوء افعالها و ظلمها و غفلتها لا وعظمتك و عزّتك لا تنفعني الأشياء عمّا خلق في ناسوت
الانشاء الا بأمرك و حكمك اى ربّ اشهد هذا الحين بتقدّيس ذاتك عن الأمثال و تنزيه كينونتك عن الذّكر و المقال
انّك انت الغنى المتعال في المبداء و المآل الهى الهى انقذنى بذراعى قدرتك من بئر النّفس و الهوى و خلّصنى من نار البغى و
الطّغى لم ادريا الهى بأىّ وجه اتوجّه اليك بعد علمى بأنّ جبرأتى و خطيئأتى حالت بينى و بين رضائك و قربك و منعنى
عن الحضور امام كرسيّ عدلك في العشيّ اذ كرّك يا الهى و فى الاشراق اناديك يا محبوبى و فى الأسحار ادعوك يا مالكي
باسمك الفضّال و باسمك الفيّاض و باسمك الوهاب و عزّتك و نفوذ نفحات وحيك و اقتدار مشييتك كاد ان ينقطع
رجائى من سوء فعلى و عملى اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك قد سرعت الى بحر الغفران بذنب اكبر من
الجبّال و اوسع من ميدان الخيال اسألك يا غنى المتعال بدائع جودك و فضلك و رحمتك الّتى سبقّت الأرضين و
السّموات و عفوك الّذى احاط بالممكّات لا اله الا انت مالک الأسماء و الصّفات